صد کلمهٔ حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین هر کلام ای نور چشم مردمان هست از خالق بنیاد جهان مهربان

قال امیر المومنین علی علیه السلم

کف امیر مومنان سرچشمهٔ صدق و صفا

شیر یزدان شاه مردان ابن عم مصطفا

[illegible]

[illegible]

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا

قیمة کل امرئ ما یحسنه و قال

دانش آموز ار ترا در سر هوای دولتست
زانکه هر کس را بقدر دانش خود قیمتست

من عرف نفسه فقد عرف ربه

تا بکی گم کرده خود را زمانی با خود آی
خویش را بشناس اگر خواهی که بشناسی خدای

المرء مخبوء تحت لسانه و قال

اکبر الاعدا اخفاهم مکیدة

هر که پنهان دشمنست و در برابر دوستدار

بدترین دشمنانست ای حریف نامدار

من طلب ما لا یعنیه فاته ما یعنیه

هر که جوید آنچه در کارش نباشد بیگمان

گم کند چیزی که در کارش اورا جاودان

السامع للغیبة احد المغتابین

الذل مع الطمع ومن کلامه

هیچ شادی نیست بی غم هیچ راحت بی فزع
نوش با نیش است و گل با خار و خواری با طمع

الراحة مع الیاس وقال

راحت ار جویی مبند امید در مال کسان
هرچه خواهی میدهد بخشنده روزی رسان

من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه او

لا ثناء مع الكبر ومن كلامه

[illegible]

هر که او را نخوت و کبر و منی باشد شعار
هیچکس مدحش نگوید از صغار و از کبار

[illegible]

لا بر مع الشح ومن كلامه

[illegible]

بخل و نیکویی نگردد مجتمع در هیچ ذات
در سخاوت کوش اگر خواهی تمتع از حیات

[illegible]

لا صحة مع النهم ومن كلامه

لا شرف مع سوء الادب و قال

لایق جاه و بزرگی نیست مرد بی ادب

ای خردمند از ادب سرمایه دولت طلب

لا اجتناب من محرمات مع حرص

با وجود حرص نتوان دور بودن از حرام

بیخ حرص از بر کنی تا بی سعادت بر دوام

لا راحة مع الحسد و قال

لا محبّة مع مراء و من كلامه

میکند تخم محبت را زبیخ و بن لجاج
کم نشین زنهار با مرد لجوج بد مزاج

لا سؤدد مع انتقام و من كلامه

جمع نتوان کرد با هم انتقام و سروری
کینه در خاطر نگیرد هر که خواهد مهتری

لا زيارة مع الزعارة و من كلا

لا صواب مع ترك المشورة وقال

کر همیخواهی که بشناسی خطا را از صواب
مشورت بر در همه با بی بنزد شیخ وشاب

لا مروة لكذوب ومن كلامه

از مروت دور ماند آنکه عادت شد دروغ
راستانرا چهره دولت نماید بی فروغ

لا وفا للملوك ومن كلامه

نعمة الجاهل كروضة في مزبلة وقال

گر هنر داری و مالت نیست نبود هیچ غم
نعمت جاهل بود چون روضه در مستحم

الجزع اتعب من الصبر وقال

در بلا جز صبر کردن نیست تدبیری دگر
گر شکیبایی بود زاری بسی دشوارتر

المسؤل حر حتى يعد وقال

مع كل جرعة شرق ومع كل اكلة غصص

مِحنت آبادیست دنیا کاندران باشد محال
یك لب نان بی بلا و شربت آبی بی ملال

احذروا نفار النعمة فما كل شارد بمردود

ای توانگر بر حذر باش از زوال جاه و مال
زانکه نعمت چون رمید آوردنش باشد محال

اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

من ابدى صفحته للحق هلك

هر که رو در حق کند مالک شود بر مهر و ماه
وانکه از حق رو بگرداند شود رویش سیاه

اوحش الوحشة العجب ومن كلامه

مرد خودبین بی رفیق و غمگسار و مهربان
ماند اندر تنگنای وحشت آباد جهان

اغنى الغنى العقل وقال

من عذب لسانه كثر اخوانه

هر که خوش گفتار باشد بیشتر خلق جهان

چون برادر مشفق‌اند او را و یار و مهربان

بالبر يستعبد الحر ومن كلامه

در جهان هر کس که نیکی میکند با خاص و عام

مردم آزاد باشند از دل و جانش غلام

بشر مال البخيل بحادث او وارث

خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم

لا كرم اعز من التقى ومن كلامه

چون گرامی تر نبود از مردم پرهیزکار
گفت عند الله اتقیکم بقرآن کردگار

لا شرف اعلى من الاسلام وقال

زندگانی خود مکن در کفر و نادانی تلف
کآدمی را نیست برتر از مسلمانی شرف

لا معقل احصن من الورع

لا شفيع انجح من التوبة وقال

چون گناهی کرده باشی ورچه باشد بس شنیع
توبه و عذر گناهت بهترست از هر شفیع

لا لباس اجمل من السلامة

هر که او را خرقه امن و سلامت در برست
بر مه و خور گر تفاخر کرده باشد درخورست

لا داء اعيى من الجهل وقال

رحم الله امرأ عرف قدره ولم يتعد طوره

رحمت حق بر خردمندی که قدر خود شناخت
وز طریق خود نگشت و مایهٔ حرمت نباخت

اعادة الاعتذار تذكير للذنب

بر گنه چون واقفی یکبار کی عذرش بخواه
ور دگر کردی عذر گویی تازه کرد آن گناه

النصح بين الملأ تقريع

عبد الشهوة أذل من عبد الرق

بندهٔ شهوت بود تیر مذلت را سپر
وز غلامان کنیز زرخریده خوارتر

الحاسد مغتاظ على من لا ذنب له

دولت محنت خدا بخشد مخور غم ای حسود
دولتی را چون گناهی نیست خشم از وی حسود

كفى بالظفر شفيعا للمذنب

رب ساع فيما يضره وهو لا يدري

بیخرد بسیار کوشد در زیان کار خود
در همه کاری چو دانایان مدد خواه از خرد

لا تتكل على المنى فانها بضائع النوكى

بر هوا و آرزو تکیه مکن ای نیکنام
کاحمقان را آرزو سرمایه باشد تمام

[illegible]

ظن العاقل كهانة

شد گمان عاقلان چون ظن اختر گو صواب
در همه کار از اشارتهای دانا رخ متاب

من نظر اعتبر

چشم عبرت برگشا حال جهان نیکو ببین
بد مکن تا بد نبینی ای سرافراز گزین

[illegible]

القلب اذا اکره عمی وقال

دل چو از فهم معانی شد ملول و را بهل
زانکه تکلیف زیادت آورد کوری دل

الادب صورة العقل وقال

قول و فعل خوب باشد صورت عقل ای ادب
این نشان در هر که یابی از ادب دارد نصیب

لا حیا لحریص ومن کلامه

اذا حلت المقادير ضل التدبير

نیست ممکن بنده را پرهیز کردن از قضا
کم شود تدبیر مردم پیش تقدیر خدا

اذا حل القدر بطل الحذر وقال

اختیار حق عنان اختیار از ما ربود
چون فرود آید قضای حق حذر کردن چسود

الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

الاحسان يقطع اللسان وقال

با خلایق دایما نیکی کند اهل خرد
زانکه نیکویی زبان مردم بد می برد

اکرم الادب حسن الخلق وقال

در عذاب خویش کوشد مردم بدخو روز و شب
خوی نیکو بیش دانا بهترست از هر ادب

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

كثرة الوفاق نفاق وكثرة الخلاف شقاق

از وفاق بیشمار ای دل پدید آید نفاق
وز خلاف پر عداوت خیزد رنج فراق

رب امل خاب ومن كلامه

بر در امید شد نومید بس امیدوار
دل بهر چیزی مبند ای خرده دان هوشیار

رب رجاء يؤدي الى الحرمان

رب طمع كاذب

هر طمع صادق مدان برکن تو دندان طمع

زانکه کس سیری نه بیند از سر خوان طمع

رب ارباح يؤدي الى الخسران

بهر سودای دل چه میسوزی وجود خود چو عود

بیشتر مردم زیان بینند از سودای سود

البغي سائق الى الحين

الفقر الفقر المحمود من كلامه

بدترین درویشی حمق است ای جان جهان
بشنو از عادل کلام شاه مردان را بیان

اکرم النسب حسن الادب

از نسب هرگز نیابد کس بزرگی بی ادب
گر ادب داری چه حاجت تا بری نام نسب

اللهم اغفر لمن قرات الی الحافظ

الطامع فی وثاق الذل ومن کلامه

مرد طامع دارد اندر خانهٔ خواری مقام
از طمع خیزد مذلت وز قناعت احترام

من کثر فکره فی العواقب لم یشجع

هر که فکر عاقبت دارد بسی نبود دلیر
وز نعیم و لذت دنیا نگردد هیچ سیر

من لان عوده کثف اغصانه

وقلب الاحمق فی فمه

مرد نادان هرچه در دل دارد دارد بر زبان
وز زبان خویشتن پیوسته باشد در زیان

لسان العاقل فی قلبه ومن کلامه

سرّ خود در دل نگه دارد مدام اهل خرد
تا ز دل رخصت نیابد بر زبانش نگذرد

اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا

اقصاها بقلة الشكر

چون بیابی نعمتی اندک مشو صید غرور
شکر میکن تا بیابد نعمت باقی نفور

تنفروا

اذا قدرت على عدوك فاجعل

العفو عنه شكرا للقدرة عليه

چون ظفر یابی بدشمن از گناهش درگذر
شکر این نعمت که داد ایزد ترا بر وی ظفر

ما اضمر احد شيئا الا ظهر في فلتات

لسانه وصفحات وجهه

البخیل مستعجل للفقر یعیش فی الدنیا

عیش الفقراء ویحاسبه

الآخرة حساب الأغنیاء

می شتابد سوی درویشی بخیل بدگمان

این جهان چون مفلسان روز حساب از منعمان

قلب الأحمق وراء لسانه ومن کلامه

[illegible]

[illegible]

گر دل دانا نبودی تابع قول زبان

از زبان خود نیفتادی مدام اندر زیان

لسان العاقل وراء قلبه ومن کلامه

من لانت اسافله صلبت اعالیه

هر کرا اعضای زیرین سست و نرمست و روان

باشد ای دل خیره چشم و سخت روی و بدزبان

من اوتی فی عجانه قل حیاؤه و بذی لسانه

هر کرا نبود حیا در چشم و شکی در زبان

بی کمان بسیار خسبیدست زیر مردمان

الحرمان مع الحرص ومن کلامه

السعید من وعظ بغیره وقال

هرکه ننگ از پند دارد نیست در وی هیچ خیر
پند گیرد نیکبخت هوشمند از پند غیر

الحکمة ضالة المؤمن وقال

حکمت و ایمان مخمّر بهم روز الست
زو همیجوید حکمت مؤمنان خو پرست

الشر جامع لمساوی العیوب

في عشرين شهر صفر ختم بالخير والظفر

بسنه سبع وستين وتسعمايه

كتبه العبد الملك الغني

جلال بن محمد باكال النجار الديلمي

غفر ذنوبه وستر عيوبه

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

مردمان در خواب و روز عمر رود در کوتهی

چون بمیرند از غرور خویش یابند آگهی

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

سربسر خلق جهان مانند دور زند ای پسر

نیستند از صد یکی مانندهٔ جد و پدر

ما هلک امرء عرف قدره وقال

لا مرض اضنى من قلة العقل وان

مردرا در بستر حرمان و خسران خوار و زار
هیچ بیماری نسازد همچو کم عقلی زار

لسانك يقتضيك ما عودته

هر چه عادت شد زبان از انتقاضا میکند
بدزبانی مرد را پیوسته رسوا میکند

المرء عدو لما جهله ومن كلامه